



## بررسی فرافکنی انسان نسبت به خداوند در آثار هنری و عرفانی عطار نیشابوری

فرشته ربیع<sup>۱</sup>، عالیه یوسف‌فام<sup>۲</sup>، افشین طیبی<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. f.rabie.lit@iauctb.ac.ir

<sup>۲</sup> (نویسنده مسئول) استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. Ali.yousef-fam@iauctb.ac.ir

<sup>۳</sup> استادیار گروه روانشناسی، واحد قشم، دانشگاه آزاد اسلامی، دانشگاه خوارزمی، قشم، ایران. Afshin.tayyebi@iranian.ac.ir

### چکیده

از دیرباز انسان‌ها نگاه مادی‌گرایانه به خداوند داشته‌اند و حالات و افکار خود را به خدا نسبت می‌دادند؛ گویی خدا همان ویژگی‌های شخصیتی انسان است که از طریق فرافکنی به بیرون افکنده شده است. از دیدگاه علم روانشناسی این مقوله نزدیک به مفهوم فرافکنی یکی از مکانیسم‌های دفاع روانی است. پژوهش حاضر براساس شیوه توصیفی-تحلیلی نگارش یافته است و یک تحقیق میان‌رشته‌ای است که با تمرکز بر ابیات و حکایات سه اثر عطار نیشابوری: تذکره الاولیاء، منطق‌الطیر و الهی‌نامه سعی دارد گفتار و اندیشه شخصیت‌های حکایات عطار را از منظر بحث فرافکنی در روانشناسی بررسی کند. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که هر کس خدا را در آینه خود می‌نگرد که در علم روانشناسی باتوجه به بحث فرافکنی، انسان، خدا را در آینه خود و دیگران می‌جوید در این میان شخصیت‌های فرافکن نیز مشخص شده‌اند. نتایج نشان می‌دهد که انسان‌ها اغلب با خدا ارتباط برقرار می‌کنند اما بعضی افراد مجموعه ویژگی‌های شخصیتی خود را در مفهومی به نام خدا فرافکنی می‌کنند و خدایی می‌سازند که همان شکل و شمایل و خصایص خودشان را دارد و می‌پندارند پروردگار جهانیان را می‌پرستند؛ درحالی که آن‌ها پرستش‌کننده آفریننده ذهن و مطلوب خود هستند و درک درستی از حقیقت مطلوب (خداوند) ندارند.

### اهداف پژوهش:

۱. بررسی فرافکنی انسان نسبت به خدا در آثار هنری و عرفانی عطار.
۲. بررسی دیدگاه عطار درباره فرافکنی انسان درباره خداوند.

### سؤالات پژوهش:

۱. دیدگاه عطار نیشابوری پیرامون فرافکنی انسان درباره خداوند چیست؟
۲. فرافکنی انسان نسبت به خداوند در آثار هنری و عرفانی عطار نیشابوری چگونه است؟

### اطلاعات مقاله

مقاله پژوهشی

شماره ۵۰

دوره ۲۰

صفحه ۲۱۳ الی ۲۳۷

تاریخ ارسال مقاله: ۱۴۰۱/۱۰/۱۹

تاریخ داوری: ۱۴۰۱/۱۲/۲۱

تاریخ صدور پذیرش: ۱۴۰۲/۰۱/۲۶

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۶/۱۰

### کلمات کلیدی

خدا، فرافکنی، عطار نیشابوری، روانشناسی.

### ارجاع به این مقاله

ربیع، فرشته، یوسف فام، عالیه، طیبی، افشین. (۱۴۰۲). بررسی فرافکنی انسان نسبت به خداوند در آثار هنری و عرفانی عطار نیشابوری. مطالعات هنر اسلامی، ۲۰(۵۰)، ۲۱۳-۲۳۷.



[dor.net/dor/20.1001.1.1735708.1402.20.50.20.1](https://dor.net/dor/20.1001.1.1735708.1402.20.50.20.1)



[dx.doi.org/10.22034/IAS.20.23.389298.2129](https://dx.doi.org/10.22034/IAS.20.23.389298.2129)

## مقدمه

تفاوت انسان‌ها در نحوه نگرش آن‌هاست که نشأت گرفته از ویژگی‌های فردی، خانوادگی، محیطی، اجتماعی و ... است. باورها و احساسات هر فردی با دیگری متفاوت است و هر کس دریافتی که از هر پدیده دارد با فرد دیگر متفاوت است. در این راستا، صورت انسانی و مادی دادن به خدا، همواره در طول تاریخ و در ادبیات نمود داشته است و سابقه‌ای دیرینه دارد. ادراک وقایع و رویدادها مطابق با تمایلات و احساسات و انتظارات درونی که البته به صورت ناخودآگاه مطرح می‌شود، سبب ایجاد فرافکنی در زمینه‌های مختلف می‌شود؛ بنابراین زمانی که از دریچه علم روانشناسی به آن بنگریم می‌توانیم در همه افراد و رفتارها فرافکنی را بیابیم. انسان‌ها اغلب مجموعه افکار، احساسات و تمایلات و ویژگی‌های خود را به عوامل مختلفی نسبت می‌دهند، مفهوم فرافکنی در اعصار گذشته مطرح بوده است که با عناوین مختلف تحت عنوان از چشم خود به دیگران نگرستن، عدم رسیدن به خواسته‌ها و قصور خود را به روزگار، خدا، قضا و قدر نسبت دادن و موارد دیگر.

در حکایات عطار به روایت‌هایی برمی‌خوریم که هر کس مطابق با گمان و اندیشه خود در مورد خداوند نظر می‌دهد و از ظن خود یار او می‌شود. در این بررسی نگاه به خداوند از منظر روانشناسی در خصوص مبحث فرافکنی به‌عنوان یکی از مکانیسم‌های دفاع روانی مورد توجه قرار گرفته است: به‌طور کلی روایت اصلی سه اثر عطار نیشابوری: تذکره الاولیاء، منطق‌الطیر و الهی‌نامه؛ معرفت خداوند و راه‌های رسیدن به حضرت وی و داستان واصلان و در راه ماندگان و گفتار و کنش آن‌ها است. هدف این مقاله در بررسی حکایات و ابیات این است که به توصیف و تحلیل دیدگاه شخصیت‌های انسانی نسبت به خداوند، به بررسی ابیات زیادی از گفت‌وگوهای ساده و بی‌آلایش شخصیت‌هایی بپردازد که متعلق به طبقات عادی جامعه یا شخصیت‌های نمادین انسانی از داستان‌های تمثیلی هستند که می‌توان نگرش و گفتگوهای آن‌ها را با بحث فرافکنی انسان نسبت به خداوند در روانشناسی بررسی کرد که نحوه به‌کارگیری آن در سه اثر مذکور چگونه بوده است؟

اهمیت این مقاله در آن است که حوزه فکر و اندیشه را شامل می‌شود و از ادراک ظواهر به درک معرفت سوق دارد و از نظر روانشناسی با توجه به بحث فرافکنی، تعبیراتی که دسته‌های متفاوت مردم از خداوند دارند و غلبه احوالات درونی و تأثیرات آن بر درک حقیقت به گونه‌ای است که حالات ذهنی و درونی خود را به خدا نسبت می‌دهند، بر مصداق این سخن که از کوزه همان تراود که در اوست مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این راستا آموزه‌های عرفانی در قالب داستان مطرح شده‌اند تا عوام درک بهتری از مطالب داشته باشند. بزرگان ادبی چون عطار برای فهم بهتر، مباحث خدانشناسی را به صورت غیرمستقیم در قالب داستان یا نماد بیان می‌کردند بر مصداق این بیت از مولانا: خوشتر آن باشد که سر دلبران / گفته آید در حدیث دیگران.

پیشینه تحقیق حاکی از این است که مقالاتی به بررسی فرافکنی پرداخته‌اند. نظیر: «نگرشی عرفانی - روانشناسی بر مفهوم فرافکنی در غزلیات شمس» کاظم خانلو و بیرانوند (۱۳۹۳)؛ «چند مفهوم روانشناسی در اندیشه‌های مولوی»

کتابی (۱۳۸۶)، «فرافکنی در غزلیات سنایی» عباسی شکرباغانی (۱۳۹۵)، «فرافکنی و شخصیت بخشی در شعر حافظ» علی محمدی آسیا بادی (۱۳۸۵) نقش فرافکنی را در شخصیت بخشی در شعر حافظ بررسی کرده است. «شبهه خدا به مثابه فرافکنی» افضلی (۱۳۹۹)، «فرافکنی در داستان شیر و نخچیران مثنوی» آموزگار (۱۳۸۹)، «فرافکنی و توجیه در فرهنگ عامه ایرانی» کتابی (۱۳۹۱)، کتاب «فرافکنی در فرهنگ و ادب فارسی» کتابی (۱۳۸۳). پایان نامه ها: «فرافکنی در مثنوی معنوی» رحیمی و همکاران (۱۳۸۶)، «راهکارهای مقابله با فرافکنی در سیره علوی» کیخا و همکاران (۱۳۹۶)، «بررسی تطبیقی فرافکنی در مثنوی معنوی مولانا و دیوان حافظ» فریده یعقوب‌نیا و شمه‌سرای (۱۳۹۹)، به‌طور کلی در هر یک از این موارد مذکور انعکاس مفاهیم فرافکنی بررسی شده است اما هیچ‌گونه تطبیق موضوعی و محتوایی با این پژوهش وجود ندارد و تاکنون تحقیقی در خصوص موضوع پژوهش حاضر صورت نگرفته است. روش تحقیق در این پژوهش به صورت توصیفی-تحلیلی است و گردآوری داده‌ها به صورت اسنادی یا کتابخانه‌ای صورت گرفته است. در این مقاله، از مبحث فرافکنی به صورت عام استفاده شده است؛ امید است که در مطالعات روانشناسی ادبیات مفید باشد.

## ۱. فرافکنی

اصطلاح فرافکنی<sup>۱</sup> یکی از اصطلاحات و مفاهیمی روانشناسی است که برای اولین بار توسط زیگموند فروید<sup>۲</sup> روانشناس و روان‌پزشک مشهور اتریشی در سال ۱۸۹۶. م ضمن بحث سازوکارهای دفاع روانی<sup>۳</sup> مطرح شده است. در مکتب روانکاوی فروید موضوعات مختلفی بیان شده است که یکی از آن‌ها بحث ناخودآگاه است که انسان تحت سیطره عقل نیست و با سائق‌های ناهشیار رهنمون می‌شود و امیال و آرزوهای افراد در زندگی تأثیر و نفوذ دارند و انسان کسب شادی و لذت‌ها و نیز به دنبال دوری از درد، رنج، اضطراب و حل تعارضات و خواسته‌های خود است و برای رها شدن از این منظور به فرافکنی به عنوان یکی از مکانیسم‌های دفاع روانی روی می‌آورد بدین معنی که کمبودها و شکست‌های شخصی به دیگران نسبت داده می‌شود (ر.ک. شی‌هی، ۱۳۸۸: ۱۲۵-۱۲۶).

فرانک برونو در تعریف فرافکنی بیان می‌کند: «فرافکنی یکی از مکانیسم‌های دفاعی خود است با این مشخصه که فرد خصوصیتی را که از زندگی روانی ناخودآگاهش سرچشمه می‌گیرد به افراد و اشیاء دیگر نسبت می‌دهد. کلی‌تر بگوییم، فرافکنی ادراک جهان بر اساس شخصیت خود است» (برونو، ۱۳۸۴: ۲۲۵). اسولیوان، تام و دیگران فرافکنی را چنین تعریف می‌کنند: «فرافکنی در معنای تحت‌اللفظی‌اش بر پرتاب کردن رو به بیرون یا رو به جلو دلالت دارد و به فرآیند یا اسلوبی اشاره دارد که افراد به مدد آن، ایده‌ها، تصویرها و امیال را بر محیط بیرونی‌شان تحمیل می‌کنند. این بیرونی‌سازی مشتمل است بر دریافت (ادراک) فعالیت عقلی، دریافت تصویرها و نشانه‌ها به عنوان واقعیت (مثلاً در رؤیا

<sup>۱</sup>- فرافکنی از جمله معادل‌هایی است که مترجمان فارسی در برابر واژه انگلیسی و فرانسوی Projection و کلمه آلمانی Projektion به کار برده‌اند.

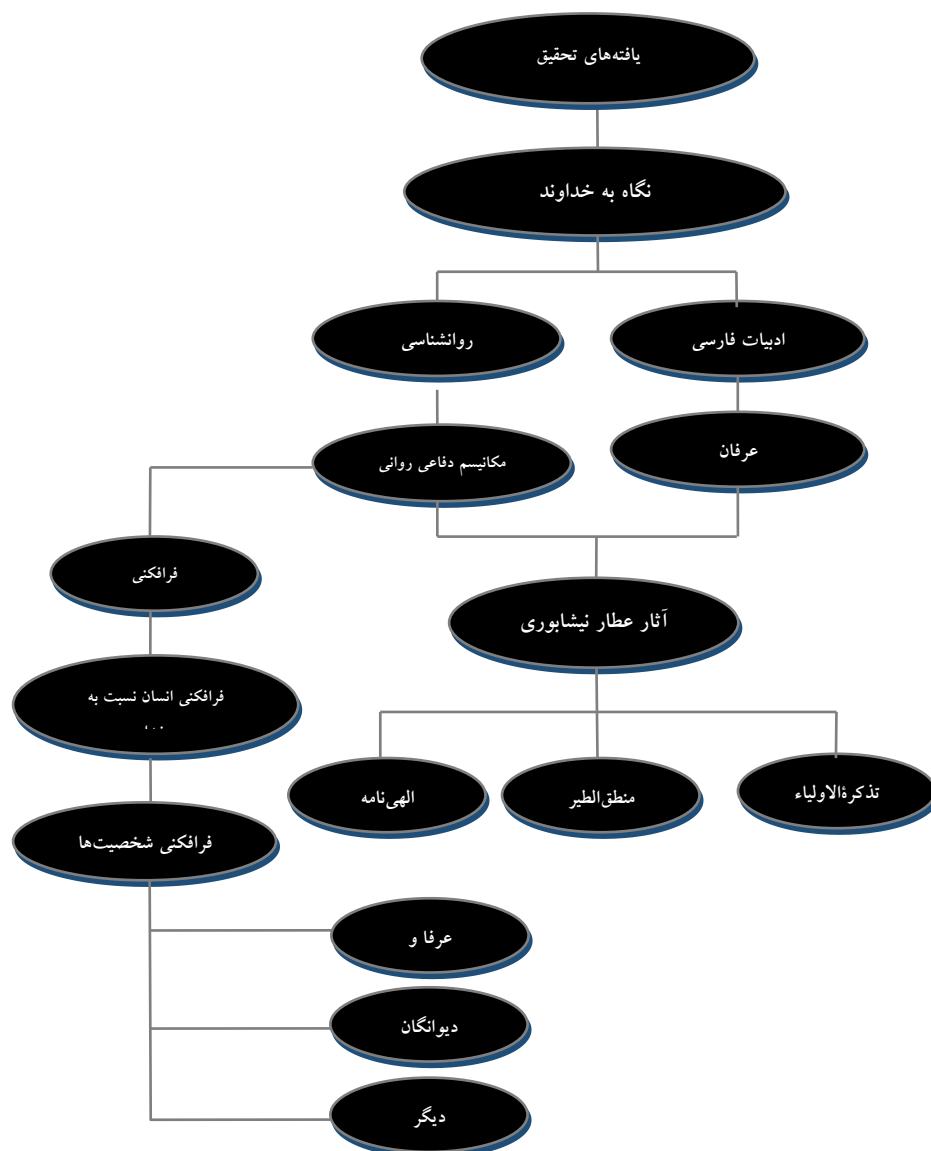
<sup>۲</sup>- Sigmund Freud

<sup>۳</sup>- ساز و کار (= مکانیسم)های دفاعی در برابر defense medhanisms به کار رفته است.

و خیالات) و یا مکان‌یابی انگیزه‌ها و امیال موجود در درون «خود» در محدوده عین‌ها (ابژه)، مردم و یا رویدادهای دیگر» (اسولیوان، تام و دیگران، ۱۳۸۵، ۳۲۱-۳۲۲).

نکته حائز اهمیت در این است که همه انسان‌ها فرافکنی می‌کنند و به‌طور ناخودآگاه تمایلات و خواسته‌ها و افکار و احساسات خود را به دیگران نسبت می‌دهند و آن را به گردن دیگری می‌اندازند «همه ما آرزوها، تمایلات و خصایص فردی و نقاط ضعف مربوط به خود داریم که گاهی وجود آن‌ها برایمان ناراحت‌کننده است و قبول آن‌ها خالی از اشکال نیست و به‌عبارت دیگر مایل به داشتن آن‌ها نیستیم و می‌کوشیم تمایلات ناپسند خود را به دیگران نسبت داده و خود را عاری از عیب و نقص بدانیم و گناهی را که از ما سر زده به‌طور ناخودآگاه به گردن دیگری بیندازیم» (میلانی‌فر، ۱۳۷۴: ۹۹).

## ۲. مدل تحقیق



## ۳. بحث اصلی

انسان‌هایی که درونی حقیر و بینشی فرومایه دارند، مطلوبشان نیز حقیر و فرومایه است و آن‌که درونی شکوهمند و بینشی والا دارد، مطلوب را شکوهمند و والا درک می‌کند. نکته حائز اهمیت بیان احوالات درونی است که سبب می‌شود آنچه در ضمیر و درون انسان نهفته است به بیرون افکنده شود و سر درون او آشکار گردد. بنابراین با سخن گفتن آنچه در ضمیر خویش نهان داشته است نمایان می‌شود و از این طریق شخصیت او شناخته می‌شود. بر مصداق این سخن از قرآن کریم: «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» (محمد/۳۰) اگر ما می‌خواستیم حقیقت آن‌ها را (به وحی) بر تو آشکار می‌ساختیم تا به باطن آن‌ها از سیمای ظاهرشان پی‌برده و در طی سخن کاملاً آن‌ها را بشناسی. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «تَكَلَّمُوا تُعَرَّفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ» (نهج البلاغه، ۱۳۸۶: ۵۱۸). سخن بگویند تا شناخته شوید؛ زیرا انسان در زیر زبان خود پنهان است. روانکاوان نیز از روش «تداعی آزاد» در این زمینه استفاده می‌کنند. «اساس آن بدین صورت است که ابتدا کلمه‌ای را که اصطلاحاً کلید می‌نامند برای آزمودنی می‌خوانند بعد از او می‌خواهند تا بلافاصله اولین کلمه‌ای را که کلمه کلید در ذهن او ایجاد می‌کند بر زبان آورد» (گنجی، ۱۳۸۶: ۲۳۶).

اغلب انسان‌ها بینش و درک درستی از حقیقت خدا ندارند، بلکه افکار، احساسات و ویژگی‌های شخصیتی خود را در مفهومی به نام خدا نسبت می‌دهند و گاهی آن مفهوم را می‌پرستند. خداوند در قرآن کریم نیز به این امر اشاره داشته است و می‌فرماید: «وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ» (نحل/۶۲) و این مشرکان آنچه را که بر خود نمی‌پسندند (چون داشتن فرزند دختر) به خدا نسبت می‌دهند و به دروغ می‌گویند که عاقبت نیکو دارند، در صورتی که محققاً کیفر آن‌ها آتش دوزخ است و زودتر از دیگران هم به دوزخ می‌روند.

در تذکره‌الاولیاء می‌توان به گفته عطار به نقل از بو تراب نخشکی اشاره کرد که به مرید خود می‌گوید تو خدا را به اندازه خود می‌بینی و اگر در پیش بایزید ببینی به قدر او خواهی دید. از این حکایت چنین استنباط می‌شود که تفاوت در دیدگاه‌ها و چشم‌اندازها است. نگاه هر کس به خدا، درونی‌شده و نشأت گرفته از ضمیر اوست و آنچه بر بیرون می‌افکند چیزی نیست، جز ادراکات ذهنی و درونی خود: «نقل است که بو تراب نخشبی رحمه الله علیه، مریدی داشت عظیم گرم و صاحب وجد. بو تراب او را بسی گفتی که: چنین که تویی تو را بایزید می‌باید دید. یک روز مرید گفت: خواجه! کسی که هر روز صدفبار خدای بایزید را ببیند، بایزید را چه کند که ببیند؟ بو تراب گفت: ای مرد! چون خدای را تو ببینی، بر قدر خود ببینی؛ و چون در پیش بایزید ببینی، بر قدر بایزید ببینی. در دیده تفاوت است...» (عطار، ۱۳۲۱: ۱۲۱). این حکایت به مسئله تفاوت در نگاه اشاره دارد و ادراک آدمی را معیار قرار می‌دهد و می‌گوید هر کس به اندازه خودش شناخت و درکی از خداوند دارد و گویی خداوند مانند آینه‌ای است که هر کس خود را در آن می‌بیند. تعبیرات

متفاوت با توجه به نگرش متفاوت انتساباتی را از این دریچه نشان می‌دهد که در علم روانشناسی به نقل از روانشناسان، فرافکنی است.

در کتاب تذکره‌الاولیاء در برخی حکایات عطار، مشابهت میان خالق و خلق دیده می‌شود که در این حکایت ظهور و تجلی ذات خداوند در کسوت صفات به‌نوعی نمایان شده است که می‌توان به شرح حال ابوحمزه بغدادی اشاره کرد که ادعا می‌کند خدا را با چشم و آشکارا دیده است و دیگران چون سخنانش را شنیدند به او خرده گرفتند و گفتند که خدا را با بصر نمی‌توان دید، این امر در بیداری چگونه است؟ این حکایت به تفاوت در نگاه اشاره دارد و ادراک آدمی را معیار قرار می‌دهد و بیان می‌کند که هر کس به اندازه خودش شناختی از خداوند دارد و او را درک کرده است. ابوحمزه بغدادی «به‌جایی که وقتی می‌گفت: ...خدا را آشکارا دیدم ... پس دیدِ ابوحمزه بر قدر او بوده باشد؛ چنان که مرید بوتراب نخشی که حق را می‌دید و باین‌همه طاقت دیدار بایزید نیاورد... پس تفاوت در دیدار آمد لاجرم چون دید موسی علیه‌السلام در عالم نتوانست کشید ندید. اگر در دید تفاوت نبود، فردا اهل بهشت نور دوالِ نعلینِ بلال را سجده نکردندی» (عطار، ۱۳۹۱: ۶۳۲-۶۳۱).

عطار سعی دارد که انسان‌ها را به حقیقت خداوند سوق دهد؛ چنان‌که در بیان وصف خداوند می‌گوید انسان باید شاه‌شناس باشد و او را در تمام مظاهر هستی ببیند و بشناسد؛ چنان‌که خداوند «لباس پادشاهی را بی‌آنکه صاحب تن باشد پوشیده و جلال و بزرگی را بی‌آنکه مانند چیزی از جسمانیات باشد ردای خودساخته است» (الکلینی ۱۳۶۹: ۱/ ۱۹۳). پس در دید تفاوت است؛ چراکه باوجود این‌که تمام هستی نشأت گرفته از خداوند است. این‌همه اشتباه در شناخت حق و حقیقت مطلوب از چیست؟ در این ابیات نیز اشاره به نحوه نگرش و بینش و ژرفاندیشی انسان دارد که نگاه نادرست موجب عدم درک حقیقت خداوند می‌شود.

مرد می‌باید که باشد شه‌شناس  
در غلط نبود که می‌داند که کیست  
گر ببیند شاه را در صد لباس  
چون همه اوست این غلط کردن ز چیست؟

(عطار، ۱۳۹۷ الف: ۲۳۵-۲۳۶).

شناخت و معرفت به خداوند از مباحث بسیار بااهمیتی است که عقل و با بینش درونی افراد میسر نیست. عطار در تذکره‌الاولیاء نقل می‌کند: امام صادق (ع) گفت: «هر که گوید خدای بر چیزست یا در چیزست و یا از چیزست او کافر بود» (عطار، ۱۳۹۱: ۱۵). و «مصنوع ممکن‌الوجود نمی‌تواند واجب‌الوجود را درک کند و آفریدگان محدود نمی‌توانند آفریدگار نامحدود را دریابند و موجودات که تحت ربوبیت خداوندند، پروردگار خویش را آن‌گونه که هست درک نمی‌کنند؛ چراکه موجودی که درک شود محدود و جسم خواهد بود و خدا از جسمیت و لوازم آن پاک است» (قاضی سعید، ۱۴۱۵ق: ۹۷).

عطار خداوند را درون و بیرون جان یافته است و هر چه می گوید او نیست آن هم اوست و عقل در این راه گمراه است و به نقد و رد ادعای کسانی می پردازد که می گویند نشانی از مطلوب یافته اند اما مدرکات خود را مطلوب معرفی می کنند نه حقیقت خداوند را. استنباط ما از این ابیات آن است که عطار، نسبت دادن هر چیزی و هر کسی را به خداوند منع می کند که این امر دلیلی است بر رد فرافکنی.

هر چه گویم آن نه‌ای هم آن تویی	ای درون جان بیرون جان تویی
عقل را سررشته گم در راه تو	ای خرد سرگشته درگاه تو
وز تو در عالم نمی بینم نشان	جمله عالم به تو بینم عیان
خود نشان نیست از تو ای دانای راز	هر کسی از تو نشانی داد باز

(عطار، ۱۳۹۷ الف: ۲۳۶).

عطار انسان‌ها را به شناخت خودشان ترغیب می کند؛ زیرا دانسته است آن‌هایی که می خواهند از حقیقت خداوند صحبت کنند. حتی مختصر شناختی هم نسبت به خود ندارند و به توانایی‌ها و قابلیت‌های خود (در راستای رسیدن به کمال) پی نبرده اند پس چگونه می توانند درباره حقیقت مطلوب سخن بگویند؟ عطار به این موضوع می پردازد که هر کس بر اساس میزان درک و فهمش نقشی از رخ مقصود را متصور می شود و به اندکی از این حقیقت پی می برد اما در راستای رسیدن به کمال درون هر کس مشخص کننده گنجایش و وسعت این امر است و شناخت هر فرد از حق \_تعالی\_ مطابق با شأن، مرتبه، ظرفیت، درک و نگرش خود اوست.

یکی گردی تو با توحید خوانان	بقدر خود توانی دید جانان
کزو گردی مگر تو صاحب راز	قدم از شرع او بیرون منه باز
نمودن تا دری او را گشاید	ولی بر قدر هر کس راز باید

(عطار، ۱۳۹۷ ب: ۱۲۲).

امام باقر (ع) در حدیثی نغز می فرماید: «كَلِمًا مَيِّزَتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلَكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ وَلَعَلَّ النَّمْلَ الصَّغَارَ تَتَوَهَّمُ أَنْ لِلَّهِ تَعَالَى زَبَانِيَّتَيْنِ فَإِنَّ ذَلِكَ كَمَالُهَا وَأَنَّ عَدَمَهُمَا نَقْصَانٌ لِمَنْ لَا يَتَّصِفُ بِهِمَا وَهَكَذَا حَالُ الْعُقَلَاءِ فِيمَا يَصِفُونَ اللَّهَ تَعَالَى». ترجمه: «تمام چیزهایی را که شما به دقیق ترین دقت‌های ذهنی از هم تفکیک می کنید (و پس از تمیز و تفکیک ذهنی به خدا نسبت می دهید)، همه این‌ها مخلوقی است همانند خود شما و به شما برمی گردد (و نسبت می یابد نه به خدا) و چه بسا مورچه ریز هم تصور می کند که خدای متعال (هم همانند خود او) دوشاخک دارد؛ چراکه این شاخک‌ها برای خود او کمال است و تصور می کند که آن نداشتن‌ها برای کسی که فاقد

آن‌ها است، نقص است. وضعیت عقلاء هم در صفاتی که به خدا نسبت می‌دهند، همین‌گونه (یعنی همانند کار آن مورچه) است» (مجلسی، ۱۳۶۲: ۶۶/۲۹۳).

عطار می‌گوید تو انسان، هیچ‌چیزی را گم نکردی که به‌دنبال آن می‌گردی؛ این تو هستی که حیرانی و این در فکر توست که به‌دنبال گمشده‌ای می‌گردی از این فکر رها شو. سخن تو پندار توست و هرآن چه گویی و می‌دانی تویی و هرچه درباره پروردگار بر زبان می‌رانی آن فهم توست. پس خدا را فقط از طریق خود او بتوان شناخت نه از طریق ادراکات و نگرش درونی خود. اغلب افراد با ویژگی‌های شخصی خود تصویری از پروردگار می‌سازند و به ستایش او می‌پردازند، در صورتی خداوند از همه این‌ها مبراً است و هستی مطلق است. نسبت دادن صفات، باورها، ارزش‌ها، افکار و ویژگی‌های خود به دیگران فرافکنی نام دارد که سبب قطع ارتباط افراد با واقعیت می‌شود؛ زیرا فرد واقعیت را از دریچه خود می‌بیند و قضاوت می‌کند نه از منظر خود حقیقی آن؛ بنابراین این امر فرافکنی اوصاف است که به دیگران افکنده شده است.

هرچه گویی نیست آن، چیزی مگوی	تو نکردی هیچ گم، چیزی مجوی
خویش را بشناس صدچندان تویی	آنچه گویی و آنچه دانی آن تویی
راه از و خیزد بدو، نه از خرد	تو بدو بشناس او را نه به خود

(عطار، ۱۳۹۷ الف: ۲۳۷)

در تذکره‌الاولیاء عطار با نقل از شیخ ابوالقاسم گرکانی به نقل از اویس قرنی به این مسئله و درجه اهمیت آن پرداخته است که خدا را فقط از طریق خود خدا می‌توان شناخت: «... سخن اویس است که: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ لَا يُخْفِي عَلَيْهِ شَيْءٌ» هر که خدای را شناخت هیچ‌چیز بر وی پوشیده نماند؛ یعنی خدای را به خدای بتوان شناخت...» (عطار، ۱۳۹۱: ۲۴). گمان و خیال نیز می‌تواند سبب ایجاد فرافکنی شود کسانی که بر اساس خیال به عالم می‌نگرند هرگز حقیقت را حتی باوجود نشانه‌های بسیار درک نمی‌کنند. بر مصداق این سخن از قرآن کریم که می‌فرماید: «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا.» (نجم/۲۸) و حال آن که هیچ علم به آن ندارند و جز در پی گمان و پندار نمی‌روند و آن‌هم در فهم حق و حقیقت هیچ سودی ندارد. عطار صراحتاً خداوند را از هرگونه خیال و پندار مبراً می‌داند که حتی ذره‌ای از موجودات به شناخت او دست نیافته‌اند و به‌وضوح اشاره می‌کند به این که خلق جز این که خیالات خود را جامه حق ببوشانند، چیز دیگری نیست و از دریچه خیال به حقیقت خداوند نگریسته‌اند و گمان کرده‌اند که از او نشانی یافته‌اند که در اصل به اشتباه افتاده‌اند؛ زیرا از بد و خوب هرچه گفته‌اند از خود گفته‌اند؛ یعنی ادراکشان رنگ انسانی به خود دارد. عطار با این مضامین به نقد افراد می‌پردازد که از نظر روانشناسی به رد فرافکنی پرداخته است.



قسم خلق از وی خیللی بیش نیست

زو خبر دادن محالی بیش نیست

گر به‌غایت نیک و گر بد گفته‌اند

هرچ ازو گفتند از خود گفته‌اند

(عطار، ۱۳۹۷ الف: ۲۳۷).

افکار متوهم نمی‌توانند شناخت درستی نسبت به حقیقت داشته باشند؛ زیرا درک آن‌ها به‌واسطه وهم و پندار است. یکی از دشوارترین مراحل در امر خداشناسی، مربوط می‌شود به درک نادرست انسان‌ها و محدودیت‌هایی که از درکشان نسبت به خداوند دارند و آن‌که انسان بتواند با حقیقت خدا ارتباط برقرار کند. نه با خدایی که نشأت گرفته از پندار او است. دکتر شفیعی کدکنی به نقل از صوفیه از کتاب ابونصر سراج می‌گوید: «ناظر به این سخن مشهور که صوفیه آن را به‌نام شبلی نقل کرده‌اند: کَلَّمَا مَيَّزَ تَمَوْهُ بِأَوْهَامِكُمْ وَ أَدْرَكْتُمُوهُ بِعُقُولِكُمْ فِي آتَمِّ مَعَانِيكُمْ فَهَوَ مَصْرُوفٌ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ مُحَدَّثٌ مَصْنُوعٌ مِثْلَكُمْ. هر آنچه شما به اوهام خویش شناخته‌اید و به تمام‌تر معنایی باخرد خویش ادراک کرده‌اید، مردود به شماسست و مانند شماییان مصنوع است» (شفیعی کدکنی، شرح منطق الطیر، ۱۳۷۹: ۴۶۶). عطار به نقد افراد ناآگاه می‌پردازد که آنچه تو ادعای شناخت خداوند را داری همه در وهم توست و هرچه درباره خدا می‌دانی تماماً در فهم توست و او را به‌اندازه درک خود شناخته‌ای نه به اندازه خود خدا زیرا تو در وهم خود گرفتار شده‌ای. باتوجه‌به این‌که ذهن انسان براساس کیفیات مخلوقات است، تصورات خود را چه به لحاظ جسمانی و چه از نظر کمال بی‌نقص، در هر دو صورت خصوصیت و کیفیت مخلوق را به خالق نسبت داده است و همچنین تفکیک‌های ذهنی و عقلی انسان درباره کمال بی‌نقص بازم از نقص برخوردار است، زیرا این جداسازی‌ها از نگاه مخلوقی که دارای نقص است صورت می‌گیرد.

ذره ذره در دو گیتی وهم آزمودن

هر چه دانی، نه خداست، آن فهم تست

(عطار، ۱۳۹۷ الف: ۲۳۷).

زیبایی و کمال در اصل از آن خداوند است و ذره‌ای از نور او در انسان‌ها و جهان نهاده شده است. اصل تمام زیبایی‌ها و نیکی‌ها پروردگار است و همه این کمال و زیبایی‌ها عاریه‌ای است که از جانب او قرار داده شده است که اگر پرتو فروغش را از آن سلب کند آن‌همه زیبایی از خود رنگ می‌بازد. عطار در حکایت «پیام خداوند به بندگان توسط داود» اشاره به این موضوع دارد.

بنده را گو بازکش از غیر دست  
هرچه آن جز ما بود در هم فکن  
چون شکستی، پاک در هم سوز تو  
این همه خاکستر آنگه برفشان  
چون چنین کردی ترا آید کنون  
گر ترا مشغول خلد و حور کرد

پس به استحقاق ما را می‌پرست  
چون فکندی بر همش در هم شکن  
جمع کن خاکسترش یک روز تو  
تا شود از باد عزت بی‌نشان  
آنچه می‌جویی ز خاکستر برون  
تو یقین دان کان ز خویشت دور کرد  
(عطار، ۱۳۹۷ الف: ۳۷۳).

همچنین در حکایت «سخن حق تعالی با داود که هر چیز را عوض یابی آلا مرا»:

جمله را یابی عوض آلا مرا  
چون عوض نبود مرا، بی‌من مباش  
ناگزیر تو منم، این حلقه گیر  
لحظه‌ای بی‌من بقای جان مخواه  
ای طلب کار جهان‌دار آمده  
اوست در هر دو جهان مقصود تو  
بر تو بفروشد جهان پیچ‌پیچ  
بت بود هرچ آن گزینی تو برو

نه عوض یابی و نه همتا مرا  
من بسم جان تو، تو جان کن مباش  
یک نفس غافل مباش از ناگزیر  
هرچه جز من پیشت آید، آن مخواه  
روز و شب در درد این کار آمده  
گر ز روی امتحان، معبود تو  
در جهان، مفروش تو او را به هیچ  
کافری گر جان گزینی تو برو  
(همان: ۳۷۵).

بعضی از انسان‌ها درک درستی از حقیقت خدا ندارند و در غفلت به سر می‌برند بلکه ویژگی‌های شخصیتی خود را تحت عنوان «بت» در مفهومی به نام خدا فرافکنی می‌کنند؛ یعنی همان‌طور که خود ظاهری جسمانی دارند و از دست، پا، چشم و ... برخوردار هستند. تصویری که از خداوند دارند نیز بر این منوال است. حضرت علی (ع) در خطبه ۹۱ نهج‌البلاغه می‌فرماید: «خداوند گواهی می‌دهم آن کس که تو را به اعضای گوناگون پدیده‌ها و مفاصل به هم پیوسته که به فرمان حکیمانه تو در لابلای عضلات پدید آمده، تشبیه می‌کند، هرگز در ژرفای ضمیر خود تو را نشناخته و قلب او با یقین انس نگرفته است و نمی‌داند که هرگز برای تو همانندی نیست و گویا بیزاری پیروان گمراه از رهبران فاسد خود را نشنیده‌اند که می‌گویند: «به خدا سوگند ما در گمراهی آشکار بودیم. که شما را باخدای جهانیان مساوی پنداشتیم» دروغ گفتند مشرکان که تو را بابت‌های خود همانند پنداشتند و با وهم و خیال خود گفتند پیکری چون بت‌های ما دارد و با پندار نادرست تو را تجزیه کرده و با اعضای گوناگون مخلوقات تشبیه کردند.» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۶: ۱۵۷ و

۱۵۹). عطار به نقل از محمد واسع بیان می‌کند: «...گفت: سزاوار است، کسی را که خدای به معرفت خودش عزیز گردانیده است که هرگز از مشاهده او به غیر او بازنگرد و هیچ کس را بر او اختیار نکن» (عطار، ۱۳۲۱: ۴۳).

#### ۴. شخصیت‌های فرافکن

##### ۴.۱. صوفیان و عرفا

کلام صوفیه و عرفا و شیوه بیان آن‌ها در حوزه عرفان زمانی آن‌چنان رمزگونه می‌شود که مخاطب از محتوای کلام، دریافت زیادی ندارد و گاهی صورت ضد شرعی به خود می‌گیرد. آن‌ها باتوجه به مهر و محبتی که بین خود و خدا دارند، به نوعی دست به هنجارشکنی زدند و آن قدر راحت با خدا صحبت می‌کنند که گویی خداوند از جنس خودشان است. در حکایات عطار به داستان‌هایی برمی‌خوریم که حاکی از آن است که عرفا آن‌چنان در خدا مستغرق هستند که از خود بی‌خبرند و تمایزی میان خود و خدا نمی‌بینند. عطار در تذکره‌الاولیاء داستان به کعبه رفتن رابعه را بازگو می‌کند که به دلیل عذرش نتوانست کعبه را طواف کند و خدا را مسبب این امر می‌داند: «هاتفی آواز داد: این همه، آبدیده عاشقان ماست...» (عطار ۱۳۲۱: ۵۶)؛ و این داستان در منطق‌الطیر نیز آمده است.

چون بدیدم روز بازاری چنین      اوفکنندی در رهم خاری چنین  
(عطار، ۱۳۹۷ الف: ۳۱۲).

عاشق عارف، جمال معشوق را در تمام مظاهر هستی و حتی در آینه وجودی خود می‌نگرد که در واقع نوع سخن گفتن او با خداوند جنبه تشبیهی معشوق را نشان می‌دهد.

عطار در تذکره‌الاولیاء به شرح حال «مالک دینار» می‌پردازد که چهل سال آرزوی خوردن خرما داشت و نفس را از آن منع می‌کرد بعد از یک هفته روزه خرما به مسجد برد تا بخورد اما به او نسبت جهودی دادند و او به خدا معترض شد که مسبب این اتفاق اوست: «...[مالک دینار] گفت: خداوندا! رطب نا خورده نامم به جهودی بدادی، ...» (عطار، ۱۳۲۱: ۳۹-۴۰). منسوب کردن قصور خود به خدا از دیدگاه علم روانشناسی فرافکنی است نکته حائز اهمیت آن است که هرچه مفاهیم مبهم‌تر باشند بیشتر فرافکنی روی آن صورت می‌گیرد. فرافکنی جنبه ناخودآگاه انسان را در برمی‌گیرد «فرافکنی مکانیسم دفاعی ناخودآگاهی است که از طریق آن، فرد اندیشه‌ها، افکار، احساسات و تکانه‌های<sup>۴</sup> معمولاً ناخودآگاهی را که برای او ناخوشایند یا غیرقابل قبول است، به شخص دیگری نسبت می‌دهد. مکانیسم فرافکنی از فرد در مقابل اضطراب ناشی از یک منازعه و تعارض درونی محافظت می‌نماید. شخص از راه به خارج انداختن آنچه غیرقابل قبول است موفق می‌شود با آن، مانند موقعیتی که مربوط به او نبوده و جدا از او می‌باشد کنار بیاید» (بهرامی و معنوی، ۱۳۷۰: ۲۸۹).

<sup>۴</sup> - Impulse

تکانه: واکنش یا عملی است که ناخودآگاه، به صورت ناگهانی و بدون سمت و جهت خاصی بر اثر یک محرک بوجود می‌آید.

«حکایت شیخ نوقانی» وصف حال کسانی است که افکار، حالات، خصایص و قصور خود را به خدا منتسب می‌کنند که در علم روانشناسی فرافکنی است. در واقع «فرافکنی نسبت دادن کمبودها، قصورها، تقصیرها و انگیزه‌ها و خواسته‌های نامطلوب خود است به دیگران یا عوامل خارجی به منظور اجتناب از احساس حقارت، ناکامی، ناخشنودی و یا گناهکاری؛ بنابراین تعریف فرافکنی در واقع شامل دو مرحله می‌شود: مرحله اول: نفی و انکار تعلق خصوصیات نامطلوب فردی به خویشتن. مرحله دوم: نسبت دادن این خصوصیات به دیگران به منظور رهایی از فشار روحی ناشی از احساس کمبود یا سرزنش وجدان اخلاقی یا اجتماعی. فرافکنی غالباً جنبه ناخودآگاه دارد و گاه به صورت مقصر قلمداد کردن قضا و قدر و یا بدشانسی ظاهر می‌شود» (کتابی، ۱۳۸۳: ۳).

در این داستان شیخ به نیشابور رسید و از خدا طلب روزی کرد، هاتفی به او ندا داد که به میدان شهر برو و خاک‌های آنجا را با یک جاروب و غربال کنار بزن در آنجا نیم زری خواهی یافت. شیخ زر را یافت و نان خرید اما فراموش کرد که جاروب و غربال را کجا گذاشته است. با طعنه گفت: ای خدا تا من این جاروب و غربال را پیدا کنم نان مرا دوباره گرفتی.

این چرا کردی جهان بر من سیاه

شادمان شد پیر و پس گفت ای اله

گو برو جان بازگیر این نان من

زهر کردی نان من بر جان من

(عطار، ۱۳۹۷ الف: ۳۱۱).

در تذکره‌الاولیاء در شرح احوال «فیل عیاض»: «[فیل] در مناجات... وقتی گفتی الهی تو مرا گرسنه می‌داری...» (عطار، ۱۳۲۱: ۸۵)؛ و در «ذکر بایزید بسطامی»: «نقل است که روزی که بلایی بدو نرسیدی گفتی: الهی! نان فرستادی، نان خورش می‌باید...» (همان: ۱۵۸).

در منطق الطیر حکایت «واسطی که چشمش بر گورستان جهودان افتاد» صحبت نهایی واسطی جای تأمل دارد زیرا مقصر دانستن قضا و قدر، حکم پروردگار و انداختن قصور انسانی بر گردن او یکی دیگر از موارد فرافکنی است که در علم روانشناسی مورد بحث است: «...واسطی گفتش که این قوم تباه...» (عطار، ۱۳۹۷ الف: ۳۶۰) و این حکایت در تذکره‌الاولیاء نیز آمده است: «...قاضی بانگ برو زد که «این چه سخن است که تو گفته‌ای که جهودان معذورانند؟» شیخ گفت: «از آنجاکه قضاء تو است معذور نیند اما از آنجا که قضاء اوست معذورانند» (عطار، ۱۳۹۱: ۶۴۰). بنابر نظر جبرگرایان آینده از قبل آشکار و مشخص است و عملکرد انسان بر روی آینده تأثیر می‌گذارد و در مقابل سرنوشت نباید تسلیم شد و آن را پذیرفت اما تقدیرگرایان با این نگاه که آینده حتمی است و گذشته هم به جز آنچه رخ داده است، صورت دیگری ندارد (ر.ک. عباسی شکر باغانی، ۱۳۹۵: ۲۳۶۰).

## ۴،۲ دیوانگان

جنون در عرفان اسلامی به عنوان عارضه‌ای از اختلالات روانی نیست بلکه وجهی از استغراق و جذب در وجود خداوند است به این معنی که رها کردن تعلق یکی از ملائمت‌عرفا است که این حالت در بین مجذوبان مجنون با شدت

بیشتری دیده می‌شود مثل رفتار و حالاتی نظیر استغراق در حق، بی‌توجهی به صاحبان دنیا، دوری از افراد، بی‌توجهی به هنجارهای اجتماعی، ذکر شطحیات و معارضه با خدا و غیره (قاسمی ترکی، ۱۳۹۱: ۴)

سخنان و حتی اعتراضات دیوانگان به‌عنوان شخصیت‌های انسانی که در جامعه حضور داشتند نیز منعکس‌کننده انتسابات و فرافکنی‌هایی است که از دریچه نگاه خود به خدا داشتند. «اعتراضات آن‌ها بر تمام آنچه امروز بی‌عدالتی اجتماعی خوانده می‌شود، در کلام صوفیه - از جمله عطار - مجال انعکاس یافت؛ از بین این طبقات، آن‌ها را که مخصوصاً سخنگویان این جناح معترض جامعه بشمارند، عطار به خاطر همین گستاخی که در اظهار ناخرسندی خویش دارند، به نام شوریده و دیوانه بر صحنه می‌آورد و آن نام آشفته‌حالات یا عقلاء مجانین که صوفیه برین طبقات و افراد نهاده‌اند، درواقع سپری است که آن‌ها می‌توانند در پس آن خود را از لطمه تهمت و اعتراض و تعقیب مصون دارند و اعتراضاتی که عقلای حسابگر جرأت اظهارشان را نمی‌کنند به بیان بیاورند» (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۲۵۷)؛ و همچنین «عقلای مجانین یکی از نحله‌های مهم در حوزه عرفان اسلامی هستند که اگرچه به هیچ‌کدام از فرق شناخته‌شده تصوف منسوب نیستند ولی با این همه تعالیم و سخنان اثرگذاری در عالم عرفان داشته‌اند.» (باطنی، ۱۳۸۵: ۱۰۳)؛ و این که «از ویژگی‌های این نوع قصه‌ها و حکایت‌ها طنز و نیشخند است و این نوع طنز و نیشخندها گزنده، تلخ و همراه با اعتراض و گستاخی در بیان است که نسبت به خداوند از زبان دیوانگان بیان می‌شود. جواب دیوانگان در امثال این قصه و نیز در این قصه نوعی اسلوب الحیکم است؛ یعنی دیوانه از خدا چیزی می‌خواهد و خدا هم به‌ظاهر آن را قبول می‌کند؛ ولی در حقیقت و در پایان ماجرا، نتیجه چیزی غیر از ظاهر آن است. دیوانه جواب دعای خود را به‌طور عینی می‌بیند؛ ولی از آن راضی نیست» (علیقلی‌زاده، ۱۳۹۰: ۵۳).

به‌عنوان مثال در حکایت «دیوانه» که به خدا شکایت می‌کند تا کی با تولد، انسان‌ها را به این جهان می‌آوری و با مرگ می‌بری آیا دلت از این همه آفریدن نگرفت؟ برتری انگاری دیوانه از خدا تا حدی است که در کار خدا و آفرینش دخالت می‌کند.

زبان بگشاد که‌ای داننده راز  
ترا تا کی ز بُردن و آوریدن  
چو نیست این آفرینش را سری باز  
دلت نگرفت یارب ز آفریدن؟  
(عطار، ۱۳۹۷ ب: ۲۵۴).

ثروتیان نقل می‌کند: «در چهار مثنوی منطق‌الطیر، مصیبت‌نامه، الهی‌نامه، اسرارنامه روی هم‌رفته بیش از ۴۵ حکایت گفته‌شده که در آن دیوانگان به‌گونه‌ای با خداوند به نزاع برخاسته‌اند، آنچه به دیوانگان اجازه می‌دهد تا این‌گونه درباره خدا سخن بگویند به تعبیر عطار، رابطه محرمیت و عشق و محبت است که دیوانه با خدا دارد» (ثروتیان، ۱۳۷۴: ۳۴۷). از نظر ریتر: «خرده‌گیری دیوانگان گاهی بر آفرینش خدا و گاهی به شیوه اتمام او به حال بندگان و گاهی تحصیل روزی است» (ریتر، ۱۳۷۹: ۲۵۲).

به‌طور کلی این تیپ از شخصیت‌ها جزء الگوهای تکرارشونده هستند که همه با خدا به‌نوعی متفاوت سخن می‌گویند گاهی کلامشان طعنه زنده است؛ در حکایات دیوانگان می‌توان عمده‌ترین ویژگی‌ها و خصوصیت‌های گفتار و اندیشه‌های آن‌ها را آشکار کرد؛ در عین حال عقلای مجانبین به دلیل محبتی که بین خود و خداوند داشتند حرف‌هایی می‌زدند که تطابقی با اصول شرع و شریعت نداشت. به‌عنوان مثال در «حکایت مناجات دیوانه با حق تعالی» گفت‌وگو به‌صورت یک‌طرفه انجام شده است و خداوند مورد خطاب واقع می‌شود. دیوانه از دریچه خود به خدا نگرسته و او را چون خود درک کرده است و نگرش و اندیشه خود را به خدا نسبت می‌دهد و حتی نسبت به او نگاهی برتر بینانه دارد و با لحنی گستاخانه به خدا می‌گوید اگر کار تو دوست داشتن نیست، من تو را همیشه دوست دارم و اگر تو مرا دوست خودت نمی‌دانی، من جز تو دوستی نمی‌دانم پس بهتر است دوستی را از من بیاموزی.

به‌سوی آسمان کردی نگاهی	چنین گفتمی به درد دل کس — «الهی
ترا گر دوست‌داری نیست پیشه	تو را من دوست می‌دارم همیشه
مرا ار تو نمی‌داری بسی دوست	بجز تو من نمی‌دانم کسی دوست
چگونه گویمت ای عالم‌افروز	که یک دم دوستی از من درآموز.»

(عطار، ۱۳۹۷، ب: ۲۴۴).

نمی‌خورد و دیوانه درد به که بود کهنه آن‌قدر در «حکایت دیوانه‌ای برهنه که جبّه‌ای ژنده به او بخشیدند» ولی به خدا معترض شد.

گفت: «یا ربّ تا کیّم داری عذاب	جبّه‌ای نبود ترا به ز آفتاب؟»
گفت: «رو ده روز دیگر صبر کن	تا تو را یک جبّه بخشم بی‌سخن»
چون بشد ده روز، مرد سوخته	جبّه‌ای آورد بر هم دوخته
صد هزاران پاره بر وی بیش بود	زان‌که آن بخشنده بس درویش بود
مرد مجنون گفت ای دانای راز	ژنده‌ای بر دوختی زان روز باز!
در خزانه‌ت جامه‌ها جمله بسوخت	کین همه ژنده همی بایست دوخت؟
صد هزاران ژنده بر هم دوختی	این چنین درزی ز که آموختی؟

(عطار، ۱۳۹۷، الف: ۳۱۱).

«دیوانه‌ای که از مگس و کیک در عذاب بود» با خدا لحنی حق‌به‌جانب سخن می‌گوید که گویی او هم مثل نمرود دشمن خداست که بر سرش انواع مصیبت سرازیر می‌شود: «...من مگر نمرود و قتم گز حبیب/کیک و سارخک و مگس دارم نصیب» (همان: ۳۱۲) «غلامان عمید خراسان و دیوانه ژنده پوش» عمید خراسان شکوه و غلامان زیادی داشت که دیوانه از دیدن آن همه متعجب و عصبانی شد و به خدا گفت که بنده پروردن را از عمید بیاموز: «...گفت ای دارنده عرش مجید/ بنده پروردن بیاموز از عمید» (همان: ۳۵۷) «دیوانه‌ای که از باران و سرما به ویرانه‌ای گریخت و خستی از

بام بر سرش آمد» با لحنی گستاخانه به خدا اعتراض می‌کند: «...گفت تا کی کوس سلطانی زدن/ زین نکوتر خشت نتوانی زدن» (همان: ۳۵۸) «آن دیوانه که در قحطسال، خدای را گفت: چون رزق نداری، کمتر از این بیافرین: «...گفت ای دارنده دنیا و دین/ چون نداری رزق کمتر آفرین» (همان: ۳۵۹). «دیوانه‌ای که از حق کرباس می‌خواست» خطاب به خدا می‌گوید: مرد باید مفلس و عور باشد تا تو به او در گور کرباس دهی: «...زبان بگشاد آن مجنون مضطر...» (عطار، ۱۳۹۷ ب: ۲۲۶). «آن دیوانه که کودکانش سنگ می‌زدند و او در گلخن می‌گریخت» دیوانه با لحنی تند شروع به دشنام دادن می‌کند تا زمانی که پی می‌برد که آن سنگ نبوده بلکه تگرگ بوده است بعد از خدا عذرخواهی می‌کند: «...گفت یا رب تیره بود این گلخنم/ سهو کردم، هرچه گفتم آن‌منم» (عطار، ۱۳۹۷ الف: ۳۵۹). «دیوانه که رازی با حق گفت» با لحنی فروتنانه با خدا سخن می‌گوید و خدا را برتر از خود می‌داند: «...به حق می‌گفت: «این دیوانه تو که بود او مدتی هم‌خانه تو...» (عطار، ۱۳۹۷ ب: ۲۶). از نظر ریتر: «این تیپ اجتماعی- عرفانی (عقلای مجانبین) چنان بی‌پروا و سازش‌ناپذیر هستند که تمام صاحبان قدرت، مقدس‌مآبان و ریاکاران را به انتقاد و سخره می‌گیرند و حتی در برخی موارد این گستاخی و بی‌پروایی را در قبال خداوند و اعتراض بر تقدیر الهی نیز نشان می‌دهند» (ریتر، ۱۳۷۷: ۶۹)؛ که این سخنان و اعتراضات و مقصر دانستن آن‌ها به خدا و تقدیر الهی از نظر علم روانشناسی باتوجه به بحث مکانیسم‌های دفاع روانی، فرافکنی است.

#### ۴,۳. دیگر شخصیت‌ها (شخصیت‌های بی‌نام‌ونشان)

گروهی از خداپرستان بدون آنکه به این امر وقوف و یا قصد و نیتی داشته در ذهن و فکر خود مثل و مانندی برای خداوند قرار می‌دهند که باعث می‌شود دچار خطا و لغزش شوند. انسان‌ها گاهی با خدا مانند خودشان صحبت می‌کنند و برای او جسم متصور می‌شوند و یا با خدا قهر، آشتی و اعتراض می‌کنند این اندیشه نشأت گرفته از عدم درک شناخت آن‌ها از خداوند است و فهمشان به این مرتبه نرسیده است که خداوند مطلق بی‌نهایت است. در حکایات عطار تعدادی از شخصیت‌های فرافکن هستند که نامشخص و بدون نام و نشانی مطرح شده‌اند که نسبت به خدا فرافکنی داشته‌اند به‌عنوان مثال در حکایت «روح‌الامین که بانگ لیبکی شنید و ندانست که از کجاست و چون به زمین آمد دریافت که لیبیک به ندای مردی بت‌پرست است» اشاره به این مسئله دارد.

رفت جبرئیل و بدیدش آشکار      کان زمان می‌خواند بت را زار زار  
(عطار، ۱۳۹۷ الف: ۳۱۴).

در آغاز کتاب الهی‌نامه، خلیفه از پسرانش می‌خواهد تا آرزوهایشان را بگویند تا او به اعتقاد آن‌ها پی ببرد. پسر اول عاشق دختر شاه‌پریان و خواستار وصال او است و با دستیابی به آن تا قیامت به خواسته خود رسیده است. پسر، نماد و دسته‌ای از مردم جامعه را نشان می‌دهد که امیالشان را مطلوب خودساخته و از آن مستند و از حقیقت امر بی‌خبر.

اگر این آرزو یابم تمامت مرادم بس بود این تا قیامت  
(عطار، ۱۳۹۷ ب: ۱۳۱).

در ادامه پدر می‌گوید: تو فردی شهوت‌پرستی زیرا از کل عالم دختر شاه‌پریان را برگزیدی و انتخاب تو مرا به این اندیشه واداشت و این مثل آن است که تو از عالم اسرار به جز از شهوت از چیز دیگری خبردار نیستی که در حقیقت، محبوب مطلوب است. در این حکایت پسر با تأثیرپذیری از امیالش مطلوب را درک کرده و خواسته‌های خود را به آن نسبت داده است که از قول روانشناسان فرافکنی کرده است.

ز شهوت درگذر چون نیست مطلوب  
که اصل جمله محبوب است محبوب  
(همان: ۱۴۴).

در حکایت «ترسا بچه» تاجر ثروتمندی فرزندش می‌میرد و او با لحن معترضان به خدا می‌گوید: اگر تو هم فرزندی داشتی کجا به داغ من خرسند می‌شدی. این حکایت بیانگر آن است که انسان‌ها اغلب مستعد آن هستند که پیوسته اعمال، رفتار و حالات خود را به خدا نسبت دهند که از نظر روانشناسان فرافکنی است.

که البته خدا را نیست فرزند  
که گر او را یکی فرزند بودی  
میرا از زن و از خویش و پیوند  
به داغ من کجا خرسند بودی  
(عطار، ۱۳۹۷ ب: ۱۵۷).

پیر با مرگ فرزندش به نوعی به خدا طعنه می‌زند که گویی با و یا در «حکایت پیر که پسر صاحب‌جمال داشت» شخصی چون خود سخن می‌گوید.

چنین گفت ای که پیوندت نبوده است  
فراغت داری از درد من آنگه  
تو معذوری که فرزندت نبوده است  
که هستی از پس پرده منزه  
(همان: ۱۵۷).

در حکایت «مناجات آن بزرگ با حق تعالی» می‌توان مفهوم فرافکنی را استنباط کرد زیرا پیر رضایت خود را به خدا منتسب می‌کند و فکر می‌کند چون او از خدا راضی است خدا هم از او رضایت دارد و می‌گوید من از تو راضی هستم تو هم از من راضی باش. در علم روانشناسی انتساب احوال و افکار خود به دیگری (خدا) فرافکنی گفته می‌شود و در پاسخ خداوند می‌فرماید که اگر تو خودت از من راضی نبودی به دنبال رضایت من نمی‌گشتی.



سحرگاهی بزرگی در مناجات  
من از تو راضی‌ام هم روز و هم شب  
چنین گفت او که آوازی شنیدم  
اگر خود بودی راضی ز ما تو  
اگر راضی شدی از ما تو مجنون  
کسی کو در رضا عینِ کمال است  
اگر تو راضیی از ما چه جویی؟

زبان بگشاد و گفت «ای قایم الذات!»  
تو از من نیز راضی باش یا رب»  
که در دعوی ترا کذاب دیدم  
ز ما کی جُستی هرگز رضا تو  
رضا از ما چرا جُستی تو اکنون؟  
چو راضی‌ست او رضا جُستن محال است  
و گر نه خویش را راضی چه گویی؟  
(همان: ۲۷۷).

داستان «آن مرد که صره در میان درمنه یافت» اشاره دارد به مردی که به دنبال درمنه خاک را زیرورو می‌کرد اما صره زر به دست می‌آورد تا این که با خداوند با لحنی معترض به سخن می‌گوید.

بحق گفتم که کردی تیره روزم  
چرا چیزی دهی از پیش‌گام  
من از تو عدل می‌خواهم ستم نه

چه خواهم از تو چیزی تا بسوزم  
که در حالم بسوزی، می‌نخواهم  
درمنه بایدم اما درم نه  
(همان: ۳۱۴).

نظیر این مضمون را می‌توان در حکایت «آن مرد که در ده کاریز خری از همسایه به امانت گرفت و گرگ خر را درید» دید که بی‌سرمایه‌ای خری را از همسایه به صورت عاریت گرفت در آن حال به‌سوی آسیا رفت و در آنجا خوابید در آن زمان خر آنجا را ترک کرد و رفت. گرگی خر را دید و او را درید روز دیگر مرد تاوان آن را خواست. هر دو مرد نزد میر کاریز رفتند و پرسیدند که تاوان این اتفاق را چه کسی باید بدهد؟ میر در پاسخ گفت: هر کسی که گرگ گرسنه یک‌تنه در دشت و صحرا سر می‌دهد این تاوان بر اوست. در شرح آن دکتر شفیع کدکنی می‌فرماید: «یعنی کوتاهی از حق تعالی است که گرگ گرسنه را به صحرا رها کرده است و چه کوتاهی خوبی! اصلاً این کوتاهی را چه نیکو انجام داده است!» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۷: ۶۷۷). در این حکایت شخصیت داستان یعنی میر کاریز جزء شخصیت‌های فراقکن محسوب می‌شود که بی‌نام‌ونشان هستند و عطار آن‌ها را باهدف القای معانی در داستان مطرح کرده است. میر کاریز کوتاهی مرد امانت‌گیرنده را به خدا نسبت می‌دهد و خدا را مقصر این اتفاق می‌داند که از منظر علم روانشناسی می‌توان مفهوم فراقکنی را استنباط کرد.

بود در کاریز بی‌سرمايه‌ای  
رفت سوی آسیا و خوش بخت  
گرگ آن خر را بدرید و بخورد  
هر دو تن می‌آمدند از ره دوان  
قصه پیش میر بر گفتند راست  
میر گفتا هر که گرگ یک تنه  
بی‌شک این تاوان برو باشد درست  
یا رب این تاوان چه نیکو می‌کند

عاریت بستد خر از همسایه‌ای  
چون بخت آن مرد، حالی خر برفت  
روز دیگر بود تاوان خواست مرد  
تا بنزد میر کاریز آن زمان  
زو پرسیدند کین تاوان کراست؟  
سردهد در دشت و صحرا گرسنه  
هر دو را تاوان ازو بایست جست  
هیچ تاوان نیست هرچ او می‌کند  
(عطار، ۱۳۹۷ الف: ۳۵۸).

در منطق الطیر حکایت «آن درویش که در راه می‌رفت و اشک می‌ریخت» از این قرار است که درویشی از فرط عشق، زار و از محبت خدا مثل آتش بی‌قرار بود. هاتفی به او ندا می‌دهد که لاف مزن و بیهوده از چه با او عشق می‌ورزی؟ درویش جواب می‌دهد: من کی به او اظهار عشق کردم، او با من عشق ورزیده است. چون منی را کی آن مغز و پوست است که بخواهم چون او بی را دوست داشته باشم، من چه کردم، هرچه کرد او کرد. در این حکایت درویش مسبب عاشق شدن خود را به خدا نسبت می‌دهد. انتساب احوالات و احساسات و افکار خود به دیگران از نظر علم روانشناسی باتوجه به بحث مکانیسم‌های دفاع روانی، فرافکنی نامیده می‌شود.

بود درویشی ز فرط عشق زار  
هم ز تفت عشق جانش سوخته  
آتش از جان در دلش افتاده بود  
در میان راه می‌شد بی‌قرار  
جان‌ودل از آتش رشکم بسوخت  
هاتفی گفتش مزن زین بیش لاف  
گفت من کی در فکندم با یکی  
چون منی را کی بود آن مغز و پوست  
من چه کردم، هرچه کرد او کرد و بس

وز محبت همچو آتش بی‌قرار  
هم ز تاب جان زفانش سوخته  
مشکلی بس مشکلیش افتاده بود  
می‌گریست و این سخن می‌گفت زار  
چند گرییم چون همه اشکم بسوخت  
از چه با او در فکندی از گزاف؟  
او درافکنده است با من بی‌شکی  
تا چو او بی را تواند داشت دوست؟  
دل چو خون شد خون دل او خورد و بس  
(عطار، ۱۳۹۷ الف: ۳۶۱-۳۶۲).

در مقاله شانزدهم الهی‌نامه پسر پنجم نماینده کسانی است که مطلوب را در امیالشان می‌بینند و برای تبرئه خود از اظهاراتشان و یا رسیدن به آرزوهایشان، تفکرات و خواسته‌های خود را به دیگران نسبت می‌دهند و آن‌ها را نیز خواستار آن می‌دانند که به تعبیر روانشناسان فرافکنی می‌کنند.

پسر گفتش که هرگز آدمی زاد  
نمی‌بینم من از مه تا به ماهی  
ندیدم ز آرزوی ملک آزاد  
کسی را کو نخواهد پادشاهی  
(عطار، ۱۳۹۷: ۳۱۵).

باتوجه به تحلیل حکایات عطار در بعضی از حکایات مفهوم فرافکنی انسان نسبت به خداوند استنباط می‌شود که عطار به رد آن پرداخته است. نتایج شواهد مثال‌ها در خصوص فرافکنی شخصیت‌های انسانی نسبت به خداوند داشتند نشان می‌دهد: در کتاب تذکره‌الاولیاء ۷ حکایت از ۹۸۸ حکایت یعنی ۰.۷۰ درصد مربوط به فرافکنی عرفا و صوفیان است. در کتاب منطق الطیر از ۱۷۴ حکایت ۶ حکایت فرافکنی دیوانگان، ۲ حکایت فرافکنی صوفیان و عرفا و فرافکنی دیگر شخصیت‌ها شامل ۵ حکایت است که در مجموع ۱۳ حکایت یعنی ۷.۴۷ درصد را شامل می‌شود. در کتاب الهی‌نامه مجموع حکایات ۲۸۲ حکایت است که ۴ حکایت مربوط به فرافکنی دیوانگان و ۷ حکایت با فرافکنی دیگر شخصیت‌ها مرتبط است که در مجموع ۱۰ حکایت است که شامل ۳.۵۴ درصد می‌شود که در جدول ۱-۱- فرافکنی انسان نسبت به خداوند در تذکره‌الاولیاء، منطق الطیر و الهی‌نامه به اختصار مشخص شده است.

جدول ۱-۱- فرافکنی انسان نسبت به خداوند در تذکره‌الاولیاء، منطق الطیر و الهی‌نامه

آثار عطار	شخصیت‌های فرافکن	مجموع	مجموع حکایات	درصد
تذکره‌الاولیاء	عرفا و صوفیان: مرید بو تراب نخشی، بایزید بسطامی، فیل عیاض، ابوحمزه بغدادی، واسطی، رابعه، مالک دینار	۷	۹۸۸	۰.۷۰
	مجموع	۷	۹۸۸	۰.۷۰
منطق الطیر	دیوانگان: دیوانه‌ای برهنه، دیوانه‌ای که از مگس در عذاب بود، دیوانه‌ای که غلامان عمید را دید، دیوانه‌ای که خشتی بر سرش خورد، دیوانه‌ای که مواجه با قحطی سال شده بود، دیوانه‌ای که کودکان بر او سنگ می‌زدند	۶	۱۷۴	۳.۴۴
	صوفیان و عرفا: رابعه، شیخ نوقانی	۲	۱۷۴	۱.۱۴
	دیگر شخصیت‌ها: بنده‌ای، میر کاریز، واسطی، درویشی، مردی بت‌پرست	۵	۱۷۴	۲.۸۷
	مجموع	۱۳	۱۷۴	۷.۴۷

مجموع	۱۳	۱۷۴	۷.۴۷
الهی نامه	دیوانگان: دیوانه، دیوانه‌ای که رازی با حق تعالی	۴	۲۸۲
	گفت، دیوانه‌ای که با حق تعالی مناجات می‌کرد، دیوانه‌ای که از حق کرباس می‌خواست		۱.۴۱
	دیگر شخصیت‌ها: تاجر ترسا، پیری، بزرگی، آن مرد، پسر اول و پنجم پادشاه	۶	۲۸۲
مجموع	۱۰	۲۸۲	۳.۵۴

### نتیجه‌گیری

در حکایات عطار ابیاتی وجود دارد که از آن‌ها مفهوم فرافکنی انسان نسبت به خدا مستفاد می‌شود که عطار به رد آن پرداخته است. با این توضیح که عطار قصد ندارد که بگوید خدا وجود ندارد و هر آنچه هست آفریده ذهن انسان است. او به‌عنوان فردی آگاه، شناخت خداوند و درک حقیقت او رازمانی میسر می‌داند که انسان، خدا را فقط از طریق خود خدا بشناسد نه از طریق ادراکات، خیالات و توهمات خود. اغلب انسان‌ها امیال، افکار، احساسات و مجموعه ویژگی‌های شخصیتی خود را در مفهومی به نام خدا نسبت می‌دهند و پرستش‌کننده آفریننده ذهن و مطلوب خود هستند و درکی از حقیقت مطلوب (خداوند) ندارند. در ضمن عطار بیان می‌کند که انسان‌ها تصویرهای متفاوتی از خدا در ذهن خود دارند که این تصاویر بر اساس بینش درونی آن‌هاست و هر کس خدا را آن‌طور معرفی می‌کند و به تصویر می‌کشد که در درون خود درک کرده است.

مطلب دیگری که از استنباط این حکایات می‌توان به آن اشاره داشت این است که عطار در اثنای حکایات خود درجایی که ضرورت می‌داند ابیاتی را بیان می‌کند که اشاره دارد به گروهی از انسان‌ها که در خیال و اوهام و توهمات خود سیر می‌کنند و خدا را از آن منظر درک می‌کنند. خیال‌اندیشی یکی از مواردی است که سبب ایجاد فرافکنی می‌شود کسانی با بر اساس خیال به عالم می‌نگرند هرگز حقیقت را حتی با وجود نشانه‌های بسیار درک نمی‌کنند و در پی خیال خود هستند و هر دلیلی را هم برای رسیدن به آن مطرح می‌کنند و این امر موجب انحرافات فکری در آن‌ها می‌شود. وهم و توهم سبب بروز فرافکنی می‌شود و افکار متوهم نمی‌توانند شناخت درستی نسبت به حقیقت داشته باشند زیرا درک آن‌ها به‌واسطه وهم و پندار است و آن را نیز به خدا و دیگران فرافکنی می‌کنند. در این راستا با بررسی ابیات، شخصیت‌های داستانی فرافکن این حکایات عبارت‌اند از: عرفا و صوفیان، اشخاص عادی و ناآشنا و گروهی هم از دیوانگان که در این میان دیدگاه روانشناسان در حوزه بحث فرافکنی، مورد بررسی قرار گرفته است که مشخص شد هر یک از شخصیت‌ها با بینش درونی و با تعبیرات متفاوت در مورد خداوند می‌نگرند و سخن می‌گویند. عارف بر اساس معرفت

وجودی خود به خدا می‌نگرد و او را همچون آینه‌ای می‌بیند که هر کس خود را در آن نگاه می‌کند درعین حال فرافکنان دیگر نیز با توجه به اینکه متعلق به اقشار مختلفی از جامعه هستند نوع فرافکنی آن‌ها نیز متفاوت است و بر اساس زاویه دید و معرفت بشری خودشان خدا را درک کرده‌اند و از او استنباطی دارند و آن را به خدا نسبت می‌دهند که در علم روانشناسی «فرافکنی» گفته می‌شود که با توجه به تنوع شخصیت‌ها این میزان شامل:

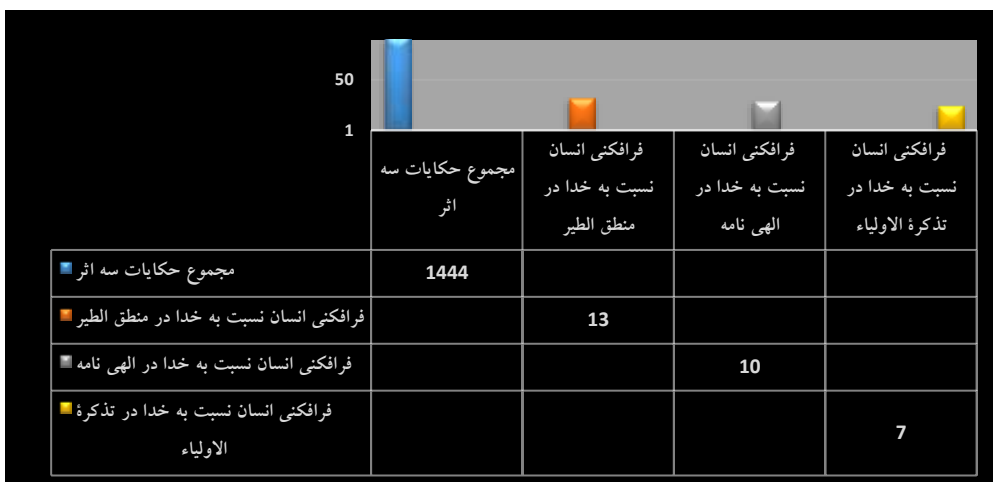
**فرافکنی شخصیت‌های صوفیان و عرفا:** در تذکره‌الاولیاء ۷ حکایت از ۹۸۸ حکایت یعنی ۰.۷۰ درصد و در منطق‌الطیر از ۱۷۴ حکایت ۲ حکایت یعنی ۱.۱۴ درصد مربوط به فرافکنی شخصیت‌های عرفا و صوفیان نسبت به خداوند است.

**فرافکنی شخصیت‌های دیوانگان:** در منطق‌الطیر از ۱۷۴ حکایت ۶ حکایت، یعنی ۳.۴۴ درصد در الهی‌نامه از مجموع ۲۸۲ حکایت ۴ حکایت یعنی ۱.۴۱ درصد مربوط به عقلای مجانین (دیوانگان) است.

**فرافکنی دیگر شخصیت‌ها:** در منطق‌الطیر از ۱۷۴ حکایت ۵ حکایت یعنی ۲.۸۷ درصد، در الهی‌نامه از مجموع ۲۸۲ حکایت ۶ حکایت یعنی ۲.۱۲ درصد مرتبط با دیگر شخصیت‌ها است.

**در مجموع،** فرافکنی شخصیت‌های انسانی نسبت به خداوند در سه اثر تذکره‌الاولیاء، منطق‌الطیر و الهی‌نامه عبارت‌اند از: در تذکره‌الاولیاء ۷ حکایت از مجموع ۹۸۸ حکایت یعنی ۰.۷۰ درصد که فقط شامل فرافکنی شخصیت‌های عرفا و صوفیان است. در منطق‌الطیر از مجموع ۱۷۴ حکایت ۱۳ حکایت یعنی ۷.۴۷ درصد شامل فرافکنی شخصیت‌های دیوانگان، عرفا و صوفیان و دیگر شخصیت‌ها است. در الهی‌نامه از مجموع ۲۸۲ حکایات ۱۰ حکایت یعنی ۳.۵۴ درصد که شخصیت‌های دیوانگان و دیگر شخصیت را شامل می‌شود که در و نمودارهای ۱-۱- شواهد فرافکنی انسان نسبت به خداوند و ۱-۲- درصد فرافکنی انسان نسبت به خداوند در تذکره‌الاولیاء، منطق‌الطیر و الهی‌نامه به‌طور مختصر نشان داده شده است.

نمودار ۱-۱- شواهد فرافکنی انسان نسبت به خدا در تذکره‌الاولیاء، منطق‌الطیر و الهی‌نامه



نمودار ۱-۲- درصد شواهد فرافکنی انسان نسبت به خدا در تذکره‌الاولیاء، منطق‌الطیر و الهی‌نامه



## منابع و مأخذ:

## کتاب‌ها

## القرآن الکریم

- اسولیوان، تام و دیگران. (۱۳۸۵). مفاهیم کلیدی ارتباطات. ترجمه میرحسین رئیس‌زاده. چ اول. تهران: فصل نو.
- برونو، فرانک. (۱۳۸۴). فرهنگ توصیفی روانشناسی. ترجمه: مهشید یاسایی و فرزانه طاهری، تهران: ناهید.
- بهرامی، غلامرضا؛ معنوی، عزالدین. (۱۳۷۰). فرهنگ لغات و اصطلاحات چهار زبانه روان‌پزشکی آنسیکلوپدی روان‌پزشکی. تهران: دانشگاه تهران.
- ثروتیان، بهروز. (۱۳۸۴). شرح راز منطق الطیر، چ ۱، تهران: امیرکبیر.
- دشتی، محمد. (۱۳۸۶). نهج البلاغه، قم: الهادی.
- ریتر، هلموت. (۱۳۷۹). دریای جان. ترجمه: عباس زریاب خوبی و مهر آفاق بایبوردی، به اهتمام کنگره جهانی عطار، چ ۳، سازمان چاپ و انتشارات و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- زریاب خوبی، عباس و بایبوردی، مهر آفاق. (۱۳۷۷). دریای جان، تهران: انتشارات الهدی.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۹). جستجو در تصوف ایران، چ ۴، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- زوزنی، حسین بن احمد. (۱۳۴۵ - ۱۳۴۰). کتاب المصادر، مشهد: چاپ تقی بینش.
- شی‌هی، نوئل. (۱۳۸۸). پنجاه اندیشمند بزرگ روانشناسی. ترجمه ژاله افشاری منفرد و حمید پیروی و یعقوب وکیلی. تهران: دانژه.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمدبن ابراهیم. (۱۳۹۷). منطق الطیر، تصحیح دکتر شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۲۱). تذکره‌الاولیاء، مقدمه میرزا محمدخان قزوینی، از روی چاپ نیکلسون، تهران: چاپخانه مرکزی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱). تذکره‌الاولیاء، بررسی و تصحیح متن، توضیحات و فهرس دکتر محمد استعلامی، چ ۲۳، تهران: زوآر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۷). الهی‌نامه، تصحیح دکتر شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- قاضی سعید قمی. (۱۴۱۵). شرح توحید صدوق، تصحیح نجفقلی حبیبی، چ ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- الکلینی، محمدبن یعقوب. (۱۳۶۹). اصول کافی، ترجمه و شرح: سیدجواد مصطفوی، چ ۱، تهران: کتابفروشی علمیة اسلامیة.

- کتابی، احمد. (۱۳۸۳). فرافکنی در فرهنگ و ادب فارسی، تهران: علمی و فرهنگی.
- گنجی، حمزه. (۱۳۸۶). روانشناسی عمومی، چ ۵، تهران: نشر ساوالان.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۳۶۲). بحارالانوار، ج ۶۶، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- میلانی فر، بهروز. (۱۳۸۰). بهداشت روانی. چ چهارم، تهران: قومس.

#### مقالات

- افضلی، سید عبدالرئوف. (۱۳۹۹). «شبهه خدا به مثابه فرافکنی». فصلنامه پژوهشی فلسفه دین. دوره ۱۷. ش ۴. صص ۵۴۱-۵۶۶.
- آموزگار، شهلا. (۱۳۸۹). «فرافکنی در داستان شیر و نخچیران مثنوی مولوی». فصلنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه شهرکرد. س ۵. ش ۱۸ و ۱۹. صص ۳۴-۱۱.
- باطنی، غلامرضا. (۱۳۸۵). «صحو و سکر در تعالیم صوفیان». فصلنامه پژوهشی نامه پارسی. ش ۲. صص ۸۷-۱۱۰.
- عباسی شکرباغانی، سپیده. (۱۳۹۵). «فرافکنی در غزلیات سنایی». یازدهمین گردهمایی بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی دانشگاه گیلان. صص ۲۳۴۶-۲۳۶۶.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱). «فرافکنی و توجیه در فرهنگ عامه ایرانی». فصلنامه علمی پژوهشی جامعه پژوهی فرهنگی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ش ۱. صص ۹۷-۱۲۱.
- علیقلیزاده، حسین. (۱۳۹۰). «بررسی تشبیه و تحلیل شیوه‌های بیان و استدلال در زبان دیوانگان عطار». فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی. ش ۱۰. صص ۶۷-۳۹.
- کاظم خانلو، ناصر و بیرانوند، نسرین. (۱۳۹۳). «نگرشی عرفانی- روانشناسی بر مفهوم فرافکنی در غزلیات شمس». فصلنامه عرفان اسلامی. ش ۴۷، صص ۷۷-۹۹.
- کتابی، احمد. (۱۳۸۶). «چند مفهوم روانشناسی در اندیشه‌های مولوی». فصلنامه علمی پژوهشی فرهنگ. ش ۶۴ و ۶۳. صص ۶۰۳-۵۵۳.
- محمدی آسیا بادی، علی. (۱۳۸۵). «فرافکنی و شخصیت بخشی در شعر حافظ». فصلنامه علمی پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی (تربیت معلم). ش ۵۲ و ۵۳. صص ۱۳۴-۱۱۱.

#### پایان‌نامه‌ها

- رحیمی، یدالله و همکاران. (۱۳۹۰). «فرافکنی در مثنوی معنوی». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه گیلان: دانشکده ادبیات و علوم انسانی.



قاسمی ترکی، اکرم و همکاران. (۱۳۹۱). بررسی و تحلیل حکایات مجانین (دیوانگان) در مثنوی‌های چهارگانه عطار (الهی‌نامه. مصیبت‌نامه. اسرارنامه. منطق‌الطیر). پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه زنجان: دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

کیخا، ام‌البنین و همکاران. (۱۳۹۶). راهکارهای مقابله با فرافکنی در سیره علوی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه سیستان و بلوچستان: دانشکده الهیات و معارف اسلامی.

یعقوب‌نیا، فریده و همکاران. (۱۳۹۹). بررسی تطبیقی فرافکنی در مثنوی معنوی مولانا و دیوان حافظ. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه پیام نور مرکز رشت: دانشکده ادبیات و علوم انسانی.